

## صانغان جام زهر!

### بررسی گزینه های ایران در امضای پروتکل الحاقی NPT

dariushsajjadi@yahoo.com

چهل و هشت ساعت بعد از حادثه تروریستی یازده سپتامبر طی مقاله: **فرجام محتمل عملیات تروریستی در آمریکا** متذکر شده بودم که بانی این عملیات هر کس و گروهی که بوده، به راحتی این فرصت را برای دولتمردان کاخ سفید فراهم کرده تا با تکیه بر عمق تراژیک فاجعه در نیویورک و واشنگتن، واکنش هر اندازه بزرگ و انتقام جویانه خود را در صحنه جهانی توجیه کرده و حتی دیگر دولت‌ها را نیز در این واکنش همراه خود سازند. لذا پیش بینی آنکه ایالات متحده بتواند با مجاب کردن دولتهای اروپایی و خاورمیانه مبارزه نهانی با تروریسم جهانی را در دستور کار خود و متحدین اروپائیش قرار دهد، پیش بینی دور از انتظاری نمی تواند باشد. طبعاً از آنجا که واشنگتن در فهرست سیاه کشورهای حامی تروریسم انگشت اشاره اش همواره متوجه چهار دولت ایران، عراق، لیبی و سودان و گروه طالبان بوده، لذا چندان دور از انتظار هم نیست که در آینده ای نزدیک خاورمیانه شاهد یک ماجراجویی بزرگ بین المللی تحت عنوان مبارزه جهانی با پدیده تروریسم جهانی باشد. در چنین حالتی طبیعی است که ایران بیش از دیگر کشورهای متهم به حامی تروریسم باید دلدنگران برخورد احتمالی آمریکا باشد، زیرا در مقایسه با دیگر کشورهای متهم به تروریسم که چیز زیادی برای از دست دادن در صورت حمله نظامی آمریکا ندارند، ایران چیزهای زیادی برای از دست دادن دارد!

اکنون و بعد از گذشت دو سال از آن تاریخ و بدنبال دو جنگ سهل الوصول و واشنگتن با رژیم های حاکم بر افغانستان و عراق شاهد رسیدن سربازان ارتش ایالات متحده در پشت مرزهای آبی - خاکی ایران می باشیم در حالی که سیاستمداران کاخ سفید نیز در کریدورهای سیاسی نیز نبرد سنگینی را علیه جمهوری اسلامی ایران به راه انداخته اند که تعیین ضرب الاجل امضای الحاقیه پروتکل NPT آخرین و مهم ترین آن می باشد.

متعاقب چالش سنگین بوجود آمده بر سر فعالیتهای اتمی جمهوری اسلامی ایران در آژانس بین المللی انرژی اتمی و فشار سنگین سیاسی ایالات متحده آمریکا بر ایران بمنظور توقف تلاشهای اتمی حاکمان تهران، موجی از تحلیل و گمانه زنیها توسط روزنامه نگاران و تحلیلگران و سیاستمداران در داخل و خارج ایران در خصوص فرجام این چالش نوین میان تهران و واشنگتن بپا خواست. نکته محوری در عموم تحلیل های ارائه شده نزد تحلیل گران ایرانی، وجود رگه های غلیظ از حُب و بغض ها و بیم و امیدها در فهم چالش اتمی مزبور بود.

نویسنده در این مقاله کوشیده تا با حفظ فاصله از احساسات، ارزیابی هر اندازه واقع بینانه ای از تعاملات موجود و قابل انتظار از جانب طرفین این چالش را ترسیم نماید. بهمین منظور کوشش شده با یک بازبینی اجمالی از دو دهه اختلافات ایران و آمریکا فرجام محتمل چالش نوین بوجود آمده میان تهران و واشنگتن را گمانه زنی نماید. چنانچه در یک جمله بتوان تحلیل نویسنده را در این مقاله بیان کرد آنست که:

بر خلاف شوق زدگی مخالفان جمهوری اسلامی و خوف زدگی برخی از مسئولین ایران که جمهوری اسلامی ایران را بر لبه پرتگاه هلاکت و نیستی می بینند، تهران هنوز از کارتهای برنده محکم و ارزشمندی در مواجهه با ایالات متحده برخوردار است مشروط بر آنکه بازیگران سیاسی در ایران توان و عرضه یک بازی خوب و حرفه ای را در مقابل تیم شرور و افسارگسیخته نانو محافظه کار مستقر در کاخ سفید را از خود بنمایش بگذارد.

اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام اخیراً طی مصاحبه اختصاصی با روزنامه **همشهری** چاپ تهران در خصوص صدور قطعنامه شورای حکام سازمان انرژی اتمی اظهار داشته:

«... در مقدمه معاهده منع گسترش سلاح های هسته ای نوشته شد که اگر دولتی تصمیم گرفت به پروتکل الحاقی معاهده بپیوندد، باید مذاکره کند و پاسخ سوالهای خود را بگیرد. ما خواستیم به این مقدمه عمل کنیم، قرار بود نتیجه مذاکره گزارش شود تا درباره آن تصمیم بگیریم. یعنی جدی بودیم که مذاکره بشود تا اگر ایرادی وجود نداشته باشد، به پروتکل بپیوندیم. ولی، قبل از اینکه مذاکرات به جایی برسد، اینها به شورای حکام رسیدند و این بی ادبی (صدور قطعنامه شورای حکام آژانس انرژی اتمی مبنی بر تعیین ضرب الاجل برای امضای بدون قید و شرط پروتکل الحاقی توسط ایران) را کردند ... طبیعی است که ما زور را تحمل نمی کنیم، این را تا بحال هم ثابت کرده ایم، طبعاً مذاکرات مثل سابق و حتی ضعیف تر ادامه پیدا می کند. چون اعتماد قبلی ما به شورای حکام کم شده است. آنها با صدور آن قطعنامه به ایران اهانت و بی ادبی کردند. آنها باید این اهانت را جبران کنند. مذاکره بعد، می تواند ادامه پیدا کند تا مسائل روشن شود. اینکه ضرب الاجل تعیین کنند، کار درست نمی شود. آیا می توان در یک کار اختیاری ضرب الاجل تعیین کرد؟ ما اگر همین امروز هم بخواهیم از معاهده اصلی بیرون بیاییم، می توانیم. همین الان می توانیم بگوییم اساساً کل معاهده را قبول نداریم، چه برسد به پروتکل الحاقی آنرا. اما گفتیم می خواهیم مذاکره کنیم. کارهایی که کردند، خیلی قلدرمآبانه است که باید به نحوی جبران کنند»

اظهارات هاشمی مبین بی اعتمادی و تحیر وی از صدور قطعنامه غیر قابل انتظار آژانس انرژی اتمی علیه ایران است.  
تحیر و عدم اعتمادی که شامل حال وی نبوده و دیگر دولتمردان جمهوری اسلامی ایران را نیز بصورت منطقی مواجه با این سوال کرده که:  
شورای حکام بر اساس کدام ضرورت و اجباری جمهوری اسلامی را ملزم به امضای بدون قید و شرط و فوت وقت پروتکل الحاقی آژانس بین المللی انرژی اتمی کرده است؟  
پاسخ به این سوال در گرو یافتن پاسخ به سوالی مقدماتی است و آن اینکه مشکل اصولی آمریکا با ایران چیست؟  
علی الظاهر سالهاست که واشنگتن وقت و بی وقت در تریبونهای مختلف مشکل خود با جمهوری اسلامی ایران را در سه مسنله بی ارتباط با منافع ملی خود خلاصه کرده:

- اجتناب از کارشکنی در پروسه صلح خاورمیانه.

- اجتناب در حمایت از گروه های تروریستی.

- اجتناب از تحصیل سلاح های اتمی.

برای فهم بی بنیانی ادله مخالفت واشنگتن با جمهوری اسلامی ایران هوش سرشاری لازم نیست و اندکی تامل بر مطالبات آمریکا از ایران بخوبی نشان می دهد هر سه شرط فوق قبل از آنکه متضمن منافع ملی ایالات متحده باشد تامین کننده امنیت ملی دولت اسرائیل است.  
صلح خاورمیانه یعنی تامین امنیت اسرائیل، گروه های تروریستی یعنی سازمانهای شبه نظامی درگیر نزاع با اسرائیل، دلنگرانی از سلاح اتمی ایران نیز بمعنای دلنگرانی از قدرت اتمی محتمل ایران بر علیه اسرائیلی است که تهران همواره تمامیت و مشروعیت و موجودیت آنرا نفی کرده.  
لذا مشکل کاخ سفید با ایران را باید در ورای شروط فوق جستجو کرد.  
بزعم ایالات متحده جرم سنگین و اصلی تهران بازگشت دارد به سال ۵۸ - ۵۷ و مشخصاً به پیروزی انقلاب اسلامی تا اشغال سفارت آمریکا در تهران.  
جرم نخست و سنگین جمهوری اسلامی ایران نزد واشنگتن و اولی تر از آن اسرائیل فرو پاشی استراتژیک ترین و قدرتمندترین متحد ایشان در خاور میانه بود.  
حکومت پهلوی با قرار گرفتن در رکن نظامی دکتورین نیکسون متکفل نقش ژاندارم خاورمیانه بمنظور حفظ و حراست از نظم طراحی شده در این منطقه شده بود.  
پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آن هم در موقعیتی که اسرائیل به حمایت واشنگتن توفیق آنرا یافته بود با پشت سر گذاردن ظفر مندانه ۴ جنگ با اعراب، ناسیونالیسم عرب را در کمپ دیوید به زانو در آورد شوک سنگینی برای سیاستگذاران آمریکایی و اسرائیلی محسوب می شد.  
در بهمن ۵۷ تهران در حالی پیروزی انقلاب خود را جشن می گرفت که پیش از آن با امضای معاهده صلح اعراب و اسرائیل در کمپ دیوید موجی از یاس و ناامیدی بر افکار عمومی جهان عرب سایه انداخته بود.  
ملتهای عرب در کمپ دیوید تمامی امید و آرزوهای خود را که در لفاف پان عربیسم پیچیده بودند از دست رفته دیده و انقلاب اسلامی ایران در چنین اتمسفری که گردی از مرگ و سکوت جهان عرب را پوشانده بود ناگهان با پیروزی ناباورانه و دور از انتظارش اتمسفری جدید را در نهضت های رهائی بخش منطقه پمپ کرد.  
واشنگتن و تل آویو که بعد از قرار داد کمپ دیوید خود را مهیای برگزاری جشن پیرویشان در خاورمیانه می کردند ناگهان مواجه با حکومتی نوظهور در تهران شدند که موفق شده بود با تکیه بر تجربه خود در سرنگونی رژیم مقتدر، اسلام انقلابی را بعنوان موتور محرک نهضت های رهائی بخش جایگزین اندیشه بزانو درآمده پان عربیسم کند.

طبعاً اپیدمی شدن الگوی مبارزاتی از نوع ایران در خاورمیانه آنقدر استعداد داشت تا تمامی بافته های واشنگتن و تل آویو در خاورمیانه را پنبه کند، هماغطور که کرد و از فردای پیروزی انقلاب اسلامی ایران خاورمیانه به استقبال جنبش های رهائی بخشی رفت که این بار بجای اندیشه قومیت عربی خود را مسلح به انترناسیونالیسم اسلام انقلابی کرده بود.

انترناسیونالیستی که از دل آن نمونه های از نوع خالد اسلامبولی و چریک های حزب الله لبنان درآمدند که در کوتاه مدت توانائی خود در مبارزه با سیاستهای واشنگتن و تل آویو را به اثبات رساندند.

جرم دوم و سنگین تر جمهوری اسلامی اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن دیپلماتهای واشنگتن در تهران بود.

ورای تبعات حقوقی و سیاسی اشغال سفارت آمریکا، این واقعه در بطن خود از آنچنان ظرفیت و ماهیتی در نظام دو قطبی آن زمان برخوردار بود که توانست موجی از هیجان و سرخوشی را نزد افشار و توده های رنجیده از سوء سیاستهای ایالات متحده در خاور میانه را مهیا نماید.

آیت الله خمینی با مدیریت ذهنی اشغال سفارت آمریکا موفق شد تا در حاکمیت وقت نظام پولارایز جهانی، ابتکار عمل را از دست جنبشهای کمونیستی خارج کرده و خود و انقلاب اسلامی اش را پیشگام تر از کمونیستهای که سالها طلایه دار نبرد با امپریالیستها در صف نخست مبارزه بودند، قرار دهد.

اهمیت این جایگزینی از آن جهت بود که کمونیستها که پیش از این، سالها در مسیر مبارزه شان با جهان کاپیتالیست مدعی افیون بدون دین در تحرک اجتماعی توده ها است! اکنون با قهرمانی مذهبی مواجه شده بودند که بسیار جسورانه تر از آنها به مبارزه با امپریالیستها برخاسته است.

همزمان با آن انقلاب اسلامی با اشغال سفارت آمریکا تمامی ابهت و پرستیژ سیاسی ایالات متحده را که طی ۴۰ سال بعد از جنگ جهانی دوم خود را بعنوان مقتدرترین دولت جهان آزاد به دنیا تحمیل کرده بود، شکست و راه سومی را برای جوامع ستمدیده و مستاصلی که تا قبل از آن تنها مخیر به پذیرش میان دو گزینه لیبرال دموکراسی غرب به رهبری آمریکا و انترسوسیالیسم شرق با زعامت شوروی وقت بودند، گشود.

ایالات متحده در تمامی سالهای مئکداری رهبران جمهوری اسلامی در ورای شروط ثلاثه فوق، مترصد منتبه کردن انقلابیون چموش و به قدرت رسیده در تهران بوده و هست تا به تمامی ملتها و دولتتهائی که چشم امید به پیروزی الگوی جمهوری اسلامی از نوع ایران بسته اند این درس را بدهد که در نظام بین المللی که قرار است واشنگتن رهبری آنرا عهده داری کند راهی برای این سرکشی ها نیست و تبعیت از واشنگتن تنها گزینه موجود و مقدور است.

ایالات متحده طی این مدت کوشید از طرق مختلف ضمن بالا بردن هزینه زیست سیاسی مستقل و سرکش از نوع ایران، اندیشه انقلاب اسلامی را بدون رویارویی مستقیم با این کشور به زانو درآورد.

رویکرد استراتژیک آمریکا با ایران طی دو دهه گذشته اتخاذ سیاست «نه جنگ و نه صلح» بوده است. واشنگتن نه آنقدر ابله بود که تا قبل از پشیمان کردن دولتمردان و مردم ایران از انقلاب اسلامی شان از طریق فشار های اقتصادی و سیاسی و به زانو درآوردن آنها با حکومت تهران از در صلح و آشتی

دریاید و نه آنقدر بی تجربه که با جنگ مستقیم با ایرانی که همه اصول و مواضع انقلابی خود را حفظ کرده اعتبار و منزلت آنرا بعنوان کشوری مظلوم و در عین حال برخوردار از حقانیت و مشروعیت نزد کشورها و ملتتهائی که چشم امید به مدل حکومتی سازش ناپذیر با منویات ایالات متحده دوخته اند، افزایش داده و رسمیت بخشد.

قطعاً صلح با ایران زمانی در دستور کار ایالات متحده قرار خواهد گرفت که این کشور توفیق آنرا پیدا کند تا با اتخاذ سیاستهای انقباضی خود حکومت انقلابی ایران را با اعمال فشارهای اقتصادی و امنیتی و روانی و سیاسی از درون دچار استحال و خستگی شهروندان کرده و در چنین حالتی است که می تواند به سیاق صلح کمپ دیوید از جمهوری اسلامی و اندیشه اسلام انقلابی اش بعنوان سمبل نافرجامی گزینه های مستقل از پارادایم های تجویزی ایالات متحده، نعشی ساخته و نزد امید بستگان به این انقلاب معرکه گردانی کند.

صلح و اشنگتن با ایران قبل از تنبّه و ابراز ندامت و پشیمانی ایران مؤید پیروزی جمهوری اسلامی در تحمیل موجودیت مستقل و ناسازگار خود به دولتمردان و اشنگتن بود.

همچنین و اشنگتن بعد از تجربه سنگین کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ به اندازه کافی از حماقت سیاسی پیشین اش درس گرفته تا مجدداً خود را با حکومتی که همچون مصدق برخوردار از مشروعیت و محبوبیت است، درگیر نکند.

طبعاً و اشنگتن با تحفظ خاطره و تجربه تلخ کودتای ۲۸ مرداد که منجر به انباشت عمیق نفرت ایرانیان از عملکرد مداخله جویانه کاخ سفید در ایران دهه ۵۰ شد اینک به آن درجه از بلوغ و پختگی رسیده که بار دیگر خود را در سنگر نخست جنگ با ایران قرار ندهد.

تجربه تلخی که علی رغم دادن فرصتی ۲۵ ساله به آمریکا و رژیم کودتائی پهلوی برای گذراندن ماه عسل هائی تاریخی اما در بطن خود ایران و خاورمیانه را مستعد بروز جنبش های رادیکال اسلامگرایانه کرد.

(تفصیل این بحث را یک ماه بعد از واقعه یازده سپتامبر در مقاله **نفرین بودا** منتشره در **گلف ۲۰۰۰** آورده ام که طی آن کودتای ۲۸ مرداد و تبعات اجتناب ناپذیر آن در خاورمیانه در خلال سالهای بعد از انقلاب اسلامی که نهایتاً منجر به مواجهه جهان با اسلام نامتعارف و تروریستی از نوع القاعده گردید، مورد بررسی قرار گرفته و خوشبختانه در سالجاری نیز مشاهده شد استیفن کینزر در کتاب ارزشمند خود «همه مردان شاه» با بیانی مستند و تاریخی همین مدعا را اثبات کرده است)

**دولتمردان و اشنگتن با وقوف بر این واقعیت که گشودن باب جنگ مستقیم با جمهوری اسلامی سرکش! بمعنای تن دادن به بازی دلخواه تهران بود طی دو دهه گذشته خویشتنداران اهنه اهتمام خود را صرف نبرد سیاسی و اقتصادی با تهران کردند.**

رویارویی مستقیم نظامی آمریکا با انقلاب اسلامی ایران بمعنای پمپ مشروعیت مضاعف به نظامی در تهران بود که مبتنی بر اندیشه حاکم بر انقلابش جهان را به دو اردوی استکبار و استضعاف تقسیم کرده و خود نیز متکفل نقش رهبری در جبهه جهان مستضعف شده بود.

بی جهت نیست که دولتهای متعدد مستقر شده در کاخ سفید طی دو دهه گذشته همواره از تن دادن به دو شرط به ظاهر ساده و بواقع بشدت سخت جمهوری اسلامی ایران جهت بهبود مناسباتشان با ایران استکاف ورزیده اند:

- برسمیت شناختن جمهوری اسلامی.

- عدم مداخله در امور داخلی ایران.

لذا و اشنگتن طی تمامی سالهای حیات جمهوری اسلامی کوشیده با اتخاذ سیاست خسته و فرسوده کردن بدنه مردمی انقلاب اسلامی ایران از طریق تحریم های اقتصادی بمنظور توزیع گسترده فقر و نابسامانی اقتصادی، ظرفیتهای آرمانی و انقلابی و مردمی انقلاب ایران را به زانو درآورد. همزمان با این رویکرد کلی، و اشنگتن و تل آویو متحداً کوشیدند در فاز نخست مقابله با انقلاب ایران از طریق استقبال از جنگ تمام عیار دولت بعثی حاکم بر عراق با ایران، همزمان دو هدف استراتژیک خود را تامین نماید.

واشنگتن هر چند در خلال صلح نامه کمپ دیوید موفق شده بود دولتهای عرب را مجاب به سازش با اسرائیل کند اما از این نکته نیز غافل نبود که اعراب در ورای این معاهده صلح دچار بغض و سرشکستگی تشخص عربی شان شده اند و پان عربیسمی که در خلال سه دهه نبرد با اسرائیل مایه فخر و مباهات دولتهای عربی بود اکنون بدون تحصیل کمترین پیروزی ایشان را نزد خود و ملت‌هایشان سرفاکنده کرده.

واشنگتن و تل آویو هوشمندانه بمنظور جبران غرور ملی شکست خورده و جریحه دار شده اعراب، توانستند ضمن تشویق و هدایت این پتانسیل سرشکسته به نبرد با جمهوری اسلامی ایران از طریق یک کشور عرب (عراق) اولاً مفری برای جبران و التیام این غرور شکسته شده در جریان صلح کمپ دیوید بوجود آورند و ثانیاً با مشغول کردن حکومت نوپای تهران در جبهه های جنگ، توانهای مالی و اقتصادی و صنعتی و ظرفیتهای انقلابی جمهوری اسلامی را در راستای تامین هدف کلی و استراتژیک خود مستهلک سازند.

طبعاً نبرد با مجوسان! برای اعرابی که با توسل به اندیشه پان عربیسم می توانستند غرور ملی شکسته شده شان در کمپ دیوید را در نبرد با ایران عجم بازسازی کنند مسکن مناسبی بمنظور اعاده تفاخر عربی بود.

تجمع قریب به اتفاق جمیع دولتهای عربی در پشت سر رژیم صدام حسین در خلال جنگ با ایران مؤید موثر بودن غرور درمانی تجویز شده و اشنگتن و تل آویو در این جنگ ۸ ساله بود. خصوصاً آنکه ماحصل این جنگ در هر حالتی به نفع آمریکا و اسرائیل بود. نخست آنکه بعد از تسلیم مصر در کمپ دیوید بعنوان قدرتمندترین کشور در مجموعه کشورهای عرب، عراق دومین قدرت منطقه ای اعراب بود که می توانست موجبات دلنگرانی اسرائیل را فراهم آورد. لذا از طریق ترغیب حکومت بغداد به نبرد با تهران نخست تتمه ظرفیتهای و توانمندیهای نظامی و اقتصادی دومین کشور قدرتمند جهان عرب را از میان می بردند و متعاقباً موفق می شدند تتمه توانمندیها و ظرفیتهای ایدئولوژیک ناسیونالیسم عرب را نیز در مصاف با ایران به استهلاک بکشانند. این نکته از آنجهت حائز اهمیت است که فرجام آرماتی جنگ تهران و بغداد برای تل آویو و واشنگتن پایان با حاصل جمع صفر بود.

همانطور که در خلال جنگ مزبور هنری کیسینجر استراتژیست زبده آمریکائی تصریح می کرد که: ما باید آنقدر به عراق کمک کنیم که ایران نتواند آنرا شکست دهد و به اندازه ای هم کمک کنیم که نتواند ایران را شکست دهد.

در واقع هدف استراتژیک واشنگتن و تل آویو در جنگ مزبور ایجاد توازن ضعف میان دو حکومت تهران و بغداد بود.

هر چند مجموعه اهداف تعریف شده آمریکا و اسرائیل در جنگ ایران و عراق بالنسبه تامین شد اما نکته ای که دولتمردان دو کشور از پیش بینی آن عاجز مانده بودند، بازی جدید ایران بعد از جنگ و اقدام غیر منتظره عراق در سال ۹۰ بود.

صدام حسین که در خلال جنگ با ایران با تکیه بر شعارهای اولترا پان عربیستی توانسته بود موجی از هیجان و غرور را در بدنه ارتش و حکومت خود خلق نماید با پایان جنگ با حاصل جمع صفر اکنون روحیاً مواجه با توقعات فزاینده و مطالبات معوق مانده ای شده بود که در خلال جنگ با ایران رهبری فکری و عقیدتی آنرا عهده داری می کرد.

چاپ نقشه عراق بزرگ به انضمام خوزستان ایران و نامگذاری عربستان بر این استان ایرانی حداقل هدف آرماتی صدام در نبرد خود با ایران بمنظور رفع مشکل تاریخی این کشور در بدست آوردن ساحلی قابل اعتنا در خلیج فارس بود.

حمله ناباورانه سال ۹۰ رژیم عراق به کویت طبیعی ترین واکنش روانی صدام حسین بمنظور جبران شعارهای اولترا پان عربیستی وی در خلال جنگ با ایران و تامین ساحل مورد نیازش در ازای عدم توفیق اش در تصرف خوزستان ایران بود.

هر چند صدام بهای گزافی برای این اشتباه استراتژیک و روانی خود پرداخت اما ایالات متحده آمریکا نیز متوجه اشتباه استراتژیک خود در رها کردن صدام ناکامیاب در جنگ با ایران شد.

از سوی دیگر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت توسط ایران و تشبیه آیت الله خمینی رهبر فقید جمهوری اسلامی ایران از این اقدام تحت عنوان نوشیدن جام زهر دولتمردان و اشنگتن را متقاعد به زانو درآوردن انقلاب اسلامی خمینی کرده بود.

لیکن اقدام غیر قابل انتظار آیت الله خمینی در صدور فتوای ارتداد سلمان رشدی در فردای پایان جنگ و واکنش حادفانه ای از جانب آیت الله بود که توانست بار دیگر خود و انقلاب اسلامی اش را بر تارک اقبال افکار عمومی مسلمانان جهان، خصوصاً خاورمیانه بنشانند.

هر چند بازتاب این فتوا برای ایران در جهان غرب منفی بود اما نکته محوری آنجا بود که خمینی هیچوقت اعتنایی به جهان غرب و تفکرات لیبرال دمکراسی نداشت.

وی از ابتدا زمین بازی خود را در میان مسلمانان قرار داده بود و مانند یک سیاستمدار زبده موفق شد با صدور این فتوا ضمن آنکه موجی از حمایت، محبوبیت و اشتیاق را نزد مسلمانانی که همواره توسط

جهان غرب تحقیر شده بودند برای خود و انقلابش فراهم آورد، بار دیگر انقلاب اسلامی ایران را بعنوان سنگر خط اول مبارزه با جهان استکبار در کانون توجهات توده های مسلمان منطقه، قرار دهد. بی جهت نبود که هنری کیسینجر در تحلیل این اقدام آیت الله گستاخانه اظهار داشت:

« خمینی برای ما بمثابة گاوای خشمگین بود که در زمین مبارزه همآورد طلبی می کرد و ما کاری که با وی کردیم آن بود که مستقیم با وی درگیر نشدیم و تنها کوشیدیم عرصه همآورد طلبی اش را تنگ و تنگ تر کرده تا آنکه بالاخره شاخ این گاو خشمگین به دیواره های میدان گیر کرد که همان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ بود اما وی در آخرین واکنش دم خود را تکان داد که همان فتوای ارتداد سلمان رشدی بود»  
تعبیر کیسینجر از عملکرد خمینی هر چند برای علاقه مندانش اهانت آمیز بود اما تاثیری در موفقیت عمل آیت الله نداشت و وی هر چند با فاصله اندکی بعد از صدور این فتوا چشم از جهان فرو بست اما این توفیق را یافت تا خاطره خود را بعنوان رهبری سازش ناپذیر و اصولگرا در حافظه دوستان و دشمنانش ثبت نماید.

بعد از فوت آیت الله خمینی، جمهوری اسلامی و رهبران آن میراث دار انقلابی بودند که بر شانه ها و شاکله فکری و سیاسی خمینی بنا شده بود و این میراثی بود که با حفظ شعائر و اهداف خود کماکان در کانون تخاصم تل آویو و واشنگتن قرار داشت.

ایالات متحده کمافی السابق ضمن اجتناب از رویارویی مستقیم با ایرانی انقلابی می کوشید با حربه تحریم های اقتصادی فشار اصلی را بر بدنه مردم در ایران بمنظور خسته و مستاصل کردن ایشان و ناامید شدنشان از حکومت منبعث از انقلاب اسلامی وارد آورد.

در همین مقطع بود که هاشمی رفسنجانی سیاستمدار پراگماتیسم ایران با تصدی کرسی ریاست جمهوری و معرفی کابینه ای تکنوکرات کوشید با تقویت زیر ساختهای اقتصادی ایران به مصاف نبرد اقتصادی با ایالات متحده برود.

هاشمی از ابتدای زمامداری خود در کاخ ریاست جمهوری در مقام پاسخ به جناح چپ مذهبی ایران که طلایه دار شعار صدور انقلاب بودند بی پروا اظهار می داشت که بهترین شیوه صدور انقلاب ایران بجای ماجراجویی در بیرون مرزها، ارانه الگو و مدلی موفق و پیشرفته از ایران به جهان اسلام است. وی به همین منظور کوشید با بازگرداندن مسیر انقلاب اسلامی به قبل از جنگ با عراق و تقویت و بازسازی زیرساختهای اقتصادی نابود شده طی ۸ سال گذشته، استهلاک ناخواسته کشورش در هزینه های جنگ را مرتفع سازد.

هاشمی طی دو دوره ریاست جمهوری خود تقریباً موفق شد به جمیع شاخصه های رشد اقتصادی مطمح نظر خود در دو برنامه توسعه اقتصادی اعلام شده اش نزدیک شود اما وی با تکیه صرف به الگوی توسعه اقتصادی و بی اعتنایی به توسعه هم زمان سیاسی عملاً با دست خود در تله ای افتاد که در دوم خرداد ۷۶ و با روی کار آمدن اعجاب آور سید محمد خاتمی خود را نشان داد.

الگوی توسعه اقتصادی که هاشمی رفسنجانی برای جمهوری اسلامی تجویز کرد عمدتاً ناظر بر توسعه سخت افزاری جامعه بسامان بود و وی با نادیده انگاشتن نرم افزار مورد نیاز جامعه و عدم توجهش به توقعات فزاینده منبعث از رشد سخت افزاری جامعه، عملاً موجبات رشد نامتوازن جامعه شهروندی ایران را فراهم کرد.

هاشمی در حالی موفق شده بود آمار دانشجو و دانشگاه را در ایران رشد قابل افتخاری دهد که هم زمان بدلیل بی اعتنایی اش به توسعه سیاسی همان جوانان وارد به دانشگاه شده بدلیل عدم وجود فضای باز برای ابراز وجود و اظهار نظرشان از خرداد ۷۶ ببعد با اقبال هیستریک به خاتمی خصمانه ترین مواضع را علیه وی گرفتند.

همچنانکه علی رغم ایجاد و گسترش فرهنگسراهای متعدد و لوکس برای جوانان و زنان در دوران ریاست جمهوری وی، بدلیل واگذاری دو وزارتخانه ارشاد و کشور به جناح محافظه کار ایران و اعمال سیاستهای آمرانه و تنگ نظرانه و برخوردهای خشن و انقباضی این جناح در عرصه فرهنگ و سیاست با جوانان و زنان همین دو قشر بیشترین اقبال را به خاتمی بعنوان دهان کجی به جناح حاکم در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ از خود نشان دادند و خصمانه ترین مواضع را با هاشمی پیدا کردند.

دل چرکینی بخش قابل توجهی از قشر جوان کشور نسبت به جناح محافظه کار و ناتوانی کابینه خاتمی برای تامین توقعات فزاینده جوانان در کنار کارشکنی های متعدد جناح محافظه کار ایران طی دوران ریاست جمهوری خاتمی خصوصاً بعد از انتخابات نهم اسفند سال ۸۱ و عدم مشارکت گسترده شهروندان ایرانی در این انتخابات این امید را نزد واشنگتن و اسرائیل فراهم کرد که نتیجه دو دهه تحمیل سیاستهای ریاضت کشانه به جمهوری اسلامی اکنون به بار نشسته و انقلاب سازش ناپذیر خمینی اکنون از درون از هم گسیخته و بزائو درآمده است.

این در حالیست که پنج سال پیش از این خاتمی در ابتدای زمامداریش در اقدامی هشیارانه از طریق مصاحبه با شبکه خبری CNN و ابراز دلجوئی از مردم آمریکا بواسطه اشغال سفارت این کشور در سال ۵۸ موفق شد برای نخستین بار میان واشنگتن و تل آویو ایجاد فاصله به نفع خود کرده و با ترغیب افکار عمومی آمریکائیان به نفع ایران انگیزه اولیه را برای نزدیکی دولتمردان واشنگتن با ایران را فراهم آورد.

سخنرانی مادلین آلبرایت و ابراز ندامت تلویحی وی بواسطه مباشرت دولت وقت کاخ سفید در کودتای ۲۸ مرداد را می توان پاسخی جدی اما ناکافی در استقبال آمریکائیان از بهبود مناسباتشان با ایران تلقی کرد.

این اقدام خاتمی هر اندازه هشیارانه بود به همان اندازه هم برای طرف اسرائیلی مخاطره آمیز به حساب می آمد تا جاییکه با منطبق تل آویو به درستی خاتمی یک فتنه برای اسرائیلی ها محسوب می شد. تل آویو طی دو دهه گذشته کوشیده بود با منتسب کردن کلیه اقدامات تروریستی در خاورمیانه به ایران چهره ای زشت و عبوس از جمهوری اسلامی نزد افکار عمومی غرب و بخصوص شهروندان آمریکا فراهم آورد و حال خود را مواجه با کسی می دید که به نمایندگی از ایران و با شعار جهان پسند «گفتگوی تمدنها» و برآمده از آراء دموکراتیک و میلیونی قاطبه ایرانیان طلایه دار چهره ای رحمانی از دین و جمهوری اسلامی در نظام بین الملل شده بود.

طبعاً این ویژگی ها به اندازه کافی به اسرائیل انگیزه می داد که همه همت خود را صرف امداد رسانی به پروژه شکست خاتمی کند.

لذا از زمان روی کار آمدن خاتمی نوعی وحدت رویه و نظر نانوشته میان مخالفین افراطی خاتمی در جناح بندی داخلی ایران با دولتمردان اسرائیل قابل رویت بود. (تفصیل این همخوانی را در مقاله [بیچک انحراف](#) آورده ام)

حادثه تروریستی یازده سپتامبر فرخنده ترین عامل! در تغییر صفحه شطرنج سیاسی به نفع دولت تل آویو بود.

تا قبل از حادثه یازده سپتامبر کلیت اقدامات تروریستی در خاور میانه منحصر به تحرکات ایذائی گروه های شبه نظامی بعضاً فلسطینی می شد که طی عملیات های خود اهداف نظامی یا غیر نظامی اسرائیل را مورد حمله قرار می داد.

طی این مرحله هر چند ایالات متحده همواره همدردی خود را با تل آویو ابراز می کرد اما مجموعاً تحرکات واشنگتن در راستای مبارزه با تروریسم بین الملل منحصرأ محدود به اقدامات سیاسی و اقتصادی بود.

تنها بعد از ظهور پدیده اسامه بن لادن و تهاجمات مستقیم تروریستی سازمان تحت امر وی به اهداف آمریکائی بود که تدریجاً واشنگتن نیز راساً از ناحیه تروریسم زخم برداشت.

اما تا قبل از حادثه یازده سپتامبر عموم اقدامات تروریستی بن لادن علیه واشنگتن در اهداف سیاسی خارج از قاره آمریکا اعریف و عملیاتی می شد.

عملیاتی نظیر انفجار در کنیا و نایروبی علیه سفارتخانه های ایالات متحده که مجموعاً این عملیاتها نتوانسته بود آستانه صبر دولتمردان کاخ سفید را لبریز نماید.

با وقوع حادثه یازده سپتامبر بود که واشنگتن اینک خود را مواجه با عملیات تروریستی عظیم و آن هم در درون خانه اش مشاهده کرد.

از همین تاریخ بود که مبارزه آمریکا با تروریسم بین الملل از دستور کار سیاسی واشنگتن خارج و در برنامه نظامی گسترده این کشور قرار گرفت.

هر اندازه که اثبات مستند دست داشتن دولت اسرائیل در مباشرت عملیات یازده سپتامبر سخت بنظر می رسد اما در یک نکته نمی توان تردید کرد و آن بهره مند شدن خارج از توقع دولت اسرائیل از تبعات ورود مستقیم آمریکا در نبرد نظامی با پدیده تروریسم بین الملل بود.

تا پیش از یازده سپتامبر، واشنگتن تا سر حد دلجویی و خاصه خرجی از دُرْدانه سیاسی اش در خاورمیانه اقدام به حمایت سیاسی از اسرائیل در مقابل عملیاتی تروریستی علیه این کشور می کرد. اما صرف نظر از ماهیت بانی یا بانیان حادثه یازده سپتامبر نتیجه سیاسی این عملیات حائز اهمیت بود که خرسهای آمریکائی را از جنگل به دشت کشاند و دولت نئو محافظه کار مستقر در کاخ سفید را با لشگرکشی به بیرون مرزهای قاره آمریکا از سوئی مبدل به هدفی در دسترس برای تروریستها کرد و از سوئی دیگر با عزم جدی نظامی واشنگتن برای مبارزه با تروریسم بین الملل اکنون این دولت اسرائیل بود که می توانست پشت سر متحد قدرتمند خود سنگر گرفته و تنها با چرخاندن انگشت اشاره خود به سوی اهداف مورد نظرش، کانونهای تهاجم ارتش آمریکا را نشانه گذاری کند.

این نکته نیز قابل تامل است که بر خلاف جمیع تحرکات منتسب به تروریست شده در خاورمیانه که عموماً برخوردار از یک گویش مشترک ضد صهیونیستی بوده اند، سازمان تروریستی القاعده تا کنون کمترین موضع جدی و خصومت ورزانه ای با اسرائیل و سیاستهای اسلام ستیزانه اش نداشته و بعضاً تمامی بغض و نفرت خود را متوجه آمریکائیان کرده است.

چشم پوشی غیر قابل توجیه القاعده نسبت به اسرائیلی که مخرج مشترک عموم گروه ها و سازمانهای نظامی و شبه نظامی منتسب به تروریستها در خاورمیانه اند خود مؤیدی بر رقت خلوص انگیزه اسلام خواهانه این سازمان مشکوک است.

در مجموع بعد از عزم واشنگتن بر مبارزه نظامی و مستقل خود با پدیده تروریسم بین الملل از ابتدا اسرائیلی ها با سماجت بسیار کوشیدند کاخ سفید را ترغیب به تهاجم به کانون اصلی فتنه در تهران نمایند!

برخلاف واشنگتن ، برای اسرائیل دولت طالبان در افغانستان و رژیم صدام حسین در عراق حائز اولویت جهت برخورد نظامی نبودند.

از نظر اسرائیل سر فتنه در تهران و حکومت مستقر در آن است که از سال ۵۷ با الگو و اپیدمی کردن شیوه مبارزاتی منبعث از اسلام انقلابی، روحیه و ظرفیت نوین و نشاط آوری را در جنبش های سلطه ستیزانه منطقه رها کرده بود.

اما بر خلاف اسرائیل دولتمردان کاخ سفید بنا بر همان سیاست «نه جنگ و نه صلح» کمتر تمایل داشتند با جمهوری اسلامی که علی الظاهر در منطقه استبداد زده خاورمیانه برخوردار از وجوه پر رنگی از دموکراسی بوده و رئیس جمهوری منتخب و محبوب سکاندار امور اجرایی آنست، وارد فاز برخورد نظامی شوند.

هدف استراتژیک واشنگتن در مواجهه با ایران همواره فروپاشی از درون با اعمال سیاستهای ریاضت کشانه اقتصادی بمنظور شکستن اسطوره انقلاب ایران نزد جوامع و توده هائی در خاورمیانه بوده که از سال ۵۷ تا کنون چشم امیدشان به موفقیت سلوک نوین این حکومت طغیانگر در مقابل سیاستهای دیکته شده ایالات متحده است.

واشنگتن زمانی انگیزه لازم برای پایکوبی بر جنازه جمهوری اسلامی را دارد که این متوفی یا کشته شده و یا مُرده باشد!

حمله نظامی به ایران قبل از عدول از مواضع ساختار شکنانه تهران در مقابل نظم مطلوب آمریکائی و کرنش در مقابل کاخ سفید ، هر چند با تضمین صد در صدی شکست قطعی و سقوط رژیم ملایان حاکم بر تهران همراه باشد نزد جنبش عظیم به حرکت درآمده اسلام خواهانه در جهان اسلام بمعنای شهید کردن انقلاب ایران است.

دولتمردان کاخ سفید نیز بخوبی بر این نکته واقفند که فرجام جمهوری اسلامی چنانچه منجر به شهادت از این نوع نزد مسلمانان منطقه شود نه تنها مشکل ساختاری ایالات متحده را حل نخواهد کرد بلکه شهادت حکومت از نوع جمهوری اسلامی ایران خود مبدل به انگیزه ای قوی برای دیگر ملتها و کشورهای اسلامی شده تا با الگو پذیری از انقلاب اسلامی و قطعیت یافتن عزمشان در درستی سلوک حکومتی مدل ایران، راه طی شده این حکومت را پی گیری نمایند.

گزینه مطلوب برای واشنگتن مُردن حکومت ایران از طریق عدول از اصول اعلام شده اش و اثبات به زانو درآمدن آن در مواجهه با آمریکا است و یا کُشتن این حکومت از طریق حمله نظامی بعد از فقد مشروعیت داخلی و خالی شدن پشت این حکومت از حمایت‌های مردمی است.

در همین چارچوب نیز بود که بدنال حضور کمرنگ شهروندان ایران در انتخابات نهم اسفند ماه سال ۸۱، بزاق دهان جنگ سالاران ایالات متحده بشدت تحریک شد و با اطمینان خاطر بلافاصله بعد از این انتخابات کم فروغ در ایران به عراق حمله نظامی کردند.

ایالات متحده قبل از گرفتن تضمین های لازم هرگز حاضر نبود توازن قوای منطقه ای در خلیج فارس را با حمله نظامی به عراق و سقوط رژیم صدام حسین به نفع جمهوری اسلامی ایران بر هم بزند.

تحلیل واشنگتن در حمله مزبور می توانست از این اطمینان برخاسته باشد که با توجه به انتخابات کم فروغ نهم اسفند در ایران مردم اعتماد خود را از حکومت ملایان سلب کرده اند، لذا اکنون زمان مناسبی است که با یکسره کردن تکلیف رژیم عراق بدون دلنگرانی از بر هم خوردن توازن قوا در منطقه بلافاصله با جمهوری اسلامی تنها مانده از شهروندانش، وارد نبرد نظامی شده و با کُشتن حکومت ملایان در مقابل آغوش های گشاده شهروندان ایرانی و لهله ایشان برای ورود سربازان آمریکائی حساب خود را با دو دهه بحران منبعث از انقلاب ایران در خاورمیانه تسویه می نمایند.

اما دو عامل نادیده انگاشته منجر به نافرجامی رویای کاخ سفید شد.

نخست آنکه واشنگتن در حمله نظامی خود به عراق بر این تصور بود که همانند پیاده کردن نیروهای نظامی اش در بندر نرماندی طی جنگ جهانی دوم که با استقبال شهروندان فرانسوی روبرو شدند، در عراق نیز با پیاده شدن نخستین گروهان سربازان آمریکائی در بندر ام القصر مردم عراق به استقبال آغوش گشایانه ایشان خواهند آمد.

وقوف تحلیل گران سیاسی کاخ سفید از شدت نفرت مردم از صدام حسین ایشان را به این تصور رسانده بود اما آنچه که در تحلیل و درک آمریکائی ها مغفول ماند، نفرت هم زمان مردم عراق از اشغال نظامی کشورشان در مقابل استبداد همه جانبه رژیم صدام بود.

نفرتی که چنانچه با غفلت آمریکائی ها مواجه شود متدرجاً از این ظرفیت برخوردار است تا در میان مدت از پروژه اشغال نظامی عراق سناریوئی نظیر تراژدی افغانستان برای ارتش اشغالگر شوروی پدید آورد.

عامل دومی که منجر به تعلل کاخ سفید در حمله نظامی به ایران بعد از عراق می شد، نافرجامی اغتشاشات دانشجویی تابستان گذشته در ایران بود.

واشنگتن از آغاز این اغتشاشات حریصانه چشم انتظار ثمردهی یک خیزش همه جانبه در ایران بر علیه حکومت ملایان بود.

لیکن نافرجامی این اغتشاشات کور بلافاصله این هشدار را به آمریکائیان داد که بر روی اسب بازنده شرط بندی نکنند.

در همان مقطع بود که علی رغم تبلیغات گسترده اپوزیسیون بر انداز خارج از ایران بر روی سالگرد حادثه تراژیک ۱۸ تیر و فراخوان گسترده ایشان برای تظاهرات علیه رژیم، کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا بلافاصله بعد رویت فقدان لقمه ای دندان گیر از اغتشاشات تهران، طی سخنانی صراحتاً اعلام کرد:

«آمریکا می تواند از اعتراضات جوانان ایرانی حمایت کند، ولی باید به خاطر داشته باشد که رییس جمهوری ایران آزادانه انتخاب شده است و ما نباید در یک "دعوی خانوادگی" دخالت کنیم»

پاول در حالی این اظهارات را مطرح می کرد که یک هفته پیشتر «کوندالیزا رایس» مشاور امنیتی کاخ سفید، طی دیدار با مقامات انگلیسی در لندن گفته بود:

«اگر دولت‌های اروپایی، انگیزه‌ای برای همکاری با آمریکا ندارند، واشنگتن به طور یکجانبه علیه ایران و کره شمالی اعلان جنگ خواهد کرد»

(در مقاله [شطرنج سه نفره](#) با تفصیل بیشتری این موضوع شکافته شده)

دو عامل فوق به اندازه کافی این توان را داشتند تا سیاستگذاران ایالات متحده را متقاعد به معلق کردن پروژه کشتن حکومت مستقر در ایران نمایند.

پروژه دادگاه آرژانتین و دستگیری سلیمان پور سفیر سابق ایران در بوینس آیرس به اتهام مشارکت در انفجار مقر یهودیان در آرژانتین هم زمان با اعمال فشار آمریکا بر ایران از کانال آژانس بین المللی انرژی اتمی، مؤید تغییر فاز مبارزه واشنگتن با ایران از فاز نظامی به فاز مبارزه سیاسی است.

ظاهراً واقعیات موجود منطقه ایالات متحده را مجدداً مجاب کرد که راه بهداشتی تر مبارزه با ایران همان ایزوله کردن اقتصادی و سیاسی ایران در سطح بین المللی است تا با مرگ طبیعی (فروپاشی ناشی از خسته شدن شهروندان ایرانی از حکومت قاصر از تامین مطالبات اولیه شهروندی شان) از شر این عنصر چموش خلاص شود.

فشار سنگینی که ایالات متحده از طریق آژانس بین المللی انرژی اتمی طی یک ماه گذشته بر روی ایران بمنظور امضای خارج از نوبت پروتکل الحاقی NPT گذاشته است، را می توان مقدمه و تمهید اولیه برای کشاندن پای ایران به شورای امنیت سازمان ملل و تصویب تحریم های اقتصادی گسترده و همه جانبه علیه ایران بمنظور تامین همان هدف میراندن حکومت ایران از درون تلقی کرد. اصرار ناپردبارانه واشنگتن مبنی بر امضای بدون قید و شرط پروتکل الحاقی NPT در ضرب الاجل تعیین شده توسط جمهوری اسلام مؤید زیرکی و تصمیم حساب شده سیاستگذاران کاخ سفید در برخورد با ایران است.

همه اصرار واشنگتن در این مورد بخصوص را باید در این نکته جستجو کرد که آمریکانیها مایلند بدین ترتیب نفس امضای پروتکل مزبور را از قواره های طبیعی خود بسیار بزرگتر نشان داده و امضای آن توسط ایران را در افکار عمومی همچون قطعه‌نامه ۵۹۸ شورای امنیت نوشاندن! جام زهر تداعی کنند. ظاهراً همه تلاش واشنگتن آنست که برای امضای پروتکل مزبور در ضرب الاجل تعیین شده شخص رهبری جمهوری اسلامی را به واکنش وا دارد و از این طریق در صورت مجاب و مجبور کردن ایشان به امضای پروتکل مزبور این اقدام را نوشاندن جام زهر دوم به ایران عنوان کرده و با تعزیه گردانی این نمایش به زانو در آمدن جمهوری اسلامی را به افکار عمومی مسلمانان بفروش برسانند. بدیهی است در صورت عدم موافقت شخص رهبری جمهوری اسلامی ایران با امضای پروتکل مزبور باز این واشنگتن است که موفق خواهد شد تا با اعمال تحریم های اقتصادی بیشتر و سنگین تر علیه ایران از طریق کشاندن مسئله انرژی هسته ای ایران به شورای امنیت، شخص آیت الله خامنه ای را نزد شهروندان ایرانی مسئول مستقیم تحمیل ریاضتهای اقتصادی بیشتر و مضایقه های سیاسی در کشور معرفی کند.

ظاهراً رهبران جمهوری اسلامی دست آمریکایی را در این بازی جدید خوانده اند و آیت الله خامنه ای تاکنون با سکوت خود در قبال جنجال اتمی مزبور تن به این بازی نداده.

سخنرانی هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه ۲۱ شهریور و تبیین راهکار قانونی امضای پروتکل مزبور بر اساس قانون اساسی ایران مبین هوشیاری ملایان حاکم بر ایران در مقابل طرف مقابلشان در کاخ سفید است.

هاشمی در آن سخنرانی بوضوح صورت قضیه را برای آمریکانیها ترسیم کرد و تلویحاً به ایشان فهماند امیدی به موفقیت در این سناریوی جدید نداشته باشند.

مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران امضای هر گونه قرار داد خارجی منوط به تصویب آن در پارلمان ایران است.

هاشمی نیز در سخنرانی نماز جمعه تفصیلاً به این نکته اشاره کرد و گفت:

«انصافاً این جریانی که الان در وین می‌گذرد يك افتضاحی برای قدرتمندان دنیا و برای مجامع بین المللی است ... شما ببینید چقدر اینها گستاخ و پررو هستند و چقدر با اصول مسلم مصوب مجامع بین المللی بی‌اعتنا هستند ، بحث سر این است که الان در آنجا دارند فشار می‌آورند که ایران اجباراً ، فوراً پروتکل الحاقی را امضا و اجرایی کند ، حالا ببینید این پایه اش چیست و چقدر نادرست است و چقدر آبروریزی برای کشورهای بزرگ و برای خود سازمان انرژی هسته ای است اولاً پذیرفتن پروتکل الحاقی اجباری نیست ... شکل قانونی آن هم در مقدمه اش نوشته شده که اگر کسی خواست ببیند مذاکره را شروع می‌کند باید با مسئولان آنجا مذاکره کنیم و ببینیم نفعش برای ما چیست ضررش چیست ، آنها چه تعهدی دارند ، ما چه تعهدی داریم ، این را بررسی کنیم ، اگر مصلحت دیدیم که به نفع مان بود امضا کنیم و ببینیم وقتی خواستیم ببینیم سه مرحله دارد یعنی بعد از اینکه مذاکره کردیم و تشخیص دادیم که خوب است ببینیم اول نماینده ما در آنجا امضا می‌کند ، بعد که امضا شد ، بیاید در دولت ، دولت بررسی می‌کند اگر دولت هم پسندید و وزیر را دادند تبدیل به لایحه می‌شود ، لایحه هم بعد به مجلس می‌رود ، نمایندگان مجلس بحث می‌کنند تا ببینند درست است یا نیست اگر آنها هم پسندیدند و رای دادند به شورای نگهبان می‌رود اگر شورای نگهبان دید با قانون اساسی و شرع مخالفتی ندارد تائید می‌کنند ، اگر مخالف بود و مجلس نتوانست اصلاح کند به مجمع (تشخیص مصلحت) می‌آید آن موقع مجمع نگاه می‌کند که مصلحت کشور چیست ، بپذیریم یا نپذیریم ، این مراحل در کشور ما طبیعی است و هیچ کس هم حق ندارد که هیچ يك از اینها را حذف کند یعنی اگر هر مرحله ای حذف شود ، آن کسی که حذف کرده می‌شود او را به زندان برد و محاکمه اش کرد که چرا به قانون عمل نکرده ای ، اینها قانون اساسی ما را می‌دانند ، حالا آنجا نشسته اند دارند قطعنامه می‌نویسند که ایران باید فوراً این را امضا کند ... دیگر از این زورگویی ، در عهد بوق هم اینجوری به کسی زور نمی‌گفتند ، در عهد استعمار هم به کسی اینقدر زور نمی‌گفتند ، هیچ رژیم حاضر نیست چنین فرمان‌هایی را ببرد ، آن انقلاب اسلامی که از اول ثابت کرده که يك کلمه زور نمی‌گوید و حتی راضی نیست که شما به دیگران زور بگویید ، ما اصلاً یکی از اهداف انقلابمان این بود ، که با این بازیهای قلدرمابانه مبارزه کنیم و همه جا تا بحال عمل کرده ایم»

صرف نظر از منطق حقوقی مستتر در اظهارات هاشمی رفسنجانی نکته ای که واشنگتن را در ملزم کردن ایران به امضای این پروتکل، دچار تناقض و اشکال می‌کند آنست که ایالات متحده از آغاز اعلان نبرد جهانی اش با تروریسم همواره در برخورد با ایران ضمن تاکید بر حاکمیت دو گانه انتخابی و انتصابی در ساختار قدرت ایران و اعلام حمایت ظاهری با جناح انتخابی و اصلاح طلب، جناح انتصابی حکومت ایران را مورد شماتت و سرزنش قرار داده است.

اکنون همین موضع، ایالات متحده آمریکا در تنگنای حقوقی و قانونی قرار داده و موجبات تقویت موضع جمهوری اسلامی در امضای یا عدم امضای پروتکل مزبور را فراهم آورده است. چنانچه دولتمردان ایران در ضرب الاجل تعیین شده برای امضای پروتکل الحاقی نظر مساعد خود مبنی بر امضای سند مزبور را اعلام کنند، همانطور که هاشمی رفسنجانی گفته باید امضاء این پروتکل به تصویب همان مجلسی در ایران برسد که به اعتراف مکرر دولتمردان آمریکا در انحصار جناح انتخابی حکومت ایران است که علی‌الظاهر واشنگتن نیز مؤید آن بشمار می‌رود.

حال چنانچه همین مجلس انتخابی، امضای پروتکل الحاقی را به رسمیت نشناسد، تله ای که قرار بود دامن گیر جناح انتصابی و رهبری کل جمهوری اسلامی شود توسط اصلاح طلبان انتخابی از بین خواهد رفت و چنانچه همین پارلمان نیز این امضا را به تصویب برساند باز هم مقصود واشنگتن از نوشتادن جام زهر به رهبری ایران حاصل نخواهد شد و دولتمردان جمهوری اسلامی به راحتی با استناد به سیر قانونی تصویب یا عدم تصویب این پروتکل در کریدورهای قانونی کشور می‌توانند اعتبار و جوه پارلمانتاریستی حکومت خود را به رخ افکار عمومی دنیا بکشانند!

طبعاً در چنین حالتی ایالات متحده نیز نمی تواند مخالف یا مانع مسیر حرکت دموکراتیک و پارلمانتاریستی تصویب یک مصوبه توسط مجلسی شود که علی الظاهر برخوردار از برسمیت شناخته شدن توسط خود دولتمردان کاخ سفید نیز هست.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که شدت چالش اتمی موجود میان ایران و آمریکا هر اندازه که اوج بگیرد فرجام نهانی آن نسبت مستقیمی نیز با آوردگاه انتخابات پارلمانی زمستان پیش رو در ایران دارد.

طبعاً حضور یا عدم حضور گسترده ایرانیان در انتخابات مزبور تعیین کننده سنگینی وزن هر کدام از طرفین در تهران و واشنگتن است.

چنانچه در انتخابات مزبور ایرانیان همچون انتخابات نهم اسفند سال گذشته، حضوری کم رنگ داشته باشند، واشنگتن با تلقی زوال مشروعیت و حمایت مردمی جمهوری اسلامی ایران با قوت و اعتماد بنفیس بالاتری ترفندهای خود علیه ایران را تعقیب خواهد کرد و در غیر اینصورت این دولتمردان جمهوری اسلامی هستند که یکبار دیگر فرصت آنرا می یابند، با استناد بر مشروعیت و برخورداری از حمایت مردمی ضمن فروختن فخر دموکراسی حکومت خود به واشنگتن، پاسخ همآوردیهای کاخ سفید را با اعتماد بنفیس بالاتری بدهند.

داریوش سجادی  
۱۰/شهریور/۸۲  
آمریکا